

نقد و بررسی تصحیح جدید تاریخ بیهقی

دکتر فرامرز آدینه کلات^۱

سلمان ساکت^۲

چکیده

چاپ نخست تصحیح جدید تاریخ بیهقی، اثر ابوالفضل بیهقی، که یکی از پایه‌های نثر فارسی به شمار می‌رود، در اواخر سال ۱۳۸۸ خورشیدی، به کوشش آقایان دکتر محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی منتشر شد. پیش از این، استادان بنامی چون ادیب پیشاوری، سعید نفیسی، دکتر قاسم غنی و دکتر علی اکبر فیاض به تصحیح این اثر برجسته همت گمارده بودند، اما تصحیح و پژوهش تازه‌ای که انجام گرفته، از لونی دیگر است؛ چرا که افزون بر مقابله دقیق نسخ متعدّد و چاپ‌های کتاب و فراهم کردن تصحیحی انتقادی از آن، بسیاری از کاستی‌ها و مشکلات چاپ‌های پیشین بر طرف شده و اصالت‌های نسخ خطی به متن بازگشته است. همچنین مقدمه مفصل، توضیحات فراوان و فهرست‌های متنوع و گسترده کتاب، از امتیازات ویژه و غیرقابل انکار کتاب است. این مقاله بر آن است تا با نقد و بررسی این تصحیح تازه، علاوه بر ذکر مزایا و نقاط قوت آن، شماری از کاستی‌ها و نیز برخی از پیشنهادهای اصلاحی را مطرح کند.

کلیدواژه‌ها: تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، تصحیح متن، متن‌شناسی.

۱. مقدمه

تاریخ بیهقی یکی از مهم‌ترین کتاب‌های نثر فارسی است که بخش بازمانده آن، از یک سو با در بر گرفتن تاریخ دوره سلطنت مسعود غزنوی، مهم‌ترین منبع فارسی در زمینه تاریخ غزنویان به شمار می‌رود، و از سوی دیگر، نثر سخته و پخته بیهقی، آن را در زمره مهم‌ترین متون ادب فارسی قرار داده است.

۱- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور faramarzadineh۸۴@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) saket_salman@yahoo.com

این کتاب اگرچه پس از نگارش، مورد توجه بسیاری از نویسندگان قرار گرفته است، اما سوگمندان نسخه کهنی از آن برجا نمانده است، تا آنجا که با حدس و گمان، توانسته‌اند کتابت قدیمی‌ترین دستنویس آن را به سده نهم هجری بازگردانند. در کنار این مسأله، وجود لغات و ترکیبات فراوان و البته کهن پارسی، هندی، ترکی و ... در این کتاب، تصحیح آن را با دشواری‌هایی مواجه ساخته است. افزون بر این، اشاره به آداب و رسوم مختلف درباری و آیینی و مردمی، و نیز اشراف و احاطه بیهقی بر ادب پارسی و عربی و کتاب‌های تاریخ، چنان مجموعه متنوع و گسترده‌ای را فراهم آورده که تصحیح تاریخ بیهقی را از حد یک پژوهش ساده، فرسنگ‌ها فراتر می‌برد. از این رو بایسته دست یازیدن به چنین مهمی، برخوردار از دانشی ژرف و همّتی بلند بوده است. چه بسا بدین سبب بوده که پس از تصحیح زنده‌یاد دکتر علی‌اکبر فیاض، دیگر کسی به فکر تصحیح این اثر نیفتاد و تنها برخی از استادان به نوشتن شرح‌ها و توضیحاتی برای دانشجویان بسنده کردند.

جای خرسندی است که سرانجام دو استاد خراسانی - دکتر یاحقی و آقای سیدی - به این راه پرمشقت و دشوار گام نهادند و پس از صرف شش سال کوشش شبانه‌روزی، تصحیحی انتقادی و متنی منقح از این کتاب مهم به دست دادند.^۲

آنچه در پی می‌آید نتیجه بیش از پنجاه نشست چندساعته در مدت یک سال است که نگارندگان، مهم‌ترین نظرات و پیشنهادهای اصلاحی خود را درباره این چاپ تازه از تاریخ بیهقی، فراهم و تنظیم کرده‌اند.

۲- مزیت‌های تصحیح و چاپ جدید کتاب

تازگی‌ها و مزیت‌های تصحیح جدید تاریخ بیهقی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱-۲: مقدمه جامع و کامل

مقدمه صد و پنجاه صفحه‌ای کتاب همه مسائل مربوط به بیهقی و تاریخ او را در بر می‌گیرد؛ از زندگی و زمانه و آثار بیهقی گرفته تا بررسی محتوای اثر و نیز دلایل تصحیح چندباره کتاب. همچنین چاپ‌ها و نسخه‌های این اثر به طور کامل معرفی شده است، که اگرچه این گونه معرفی‌ها در نگارش مقدمه برای هر متن تصحیح شده، بایسته و ضروری و البته مرسوم است، اما درباره تاریخ بیهقی اهمیتی

دیگرگونه داشته، چرا که مرگ بی‌هنگام استاد فیاض، اجازه نداده بود تا او نسخه‌های مورد استفاده خود را بشناساند. بنابراین در این معرفی، برای نخستین بار تعداد زیادی از نسخه‌های تاریخ بیهقی - که بهترین آن‌ها نیز به شمار می‌رود - از جمله اغلب نسخ پیش روی زنده‌یاد فیاض، شناسانده شده است.^۳

۲-۲: انتخاب شیوه مناسب تصحیح

از کتاب تاریخ بیهقی نسخه‌های فراوانی بر جای مانده است، اما همگی آن‌ها متأخرند و همان‌طور که اشاره شد، تاریخ کتابت کهن‌ترین آن‌ها از سده‌های نهم و دهم عقب‌تر نمی‌رود. بنابراین هیچ‌یک از نسخ بر نسخه‌های دیگر برتری مطلق ندارد، از این رو نمی‌توان یکی از آن‌ها را به عنوان نسخه اساس انتخاب کرد و بر مبنای آن متن را تصحیح نمود، بلکه باید به شیوه تصحیح التقاطی روی آورد و از این روش برای تصحیح این اثر یاری جست. مصححان محترم نیز به درستی همین روش را در پیش گرفته‌اند و علاوه بر دستنویس‌ها، ضبط همه چاپ‌های پیشین را نیز - به دلیل اهمیت آنها - به عنوان نسخه بدل آورده‌اند. بدین گونه می‌توان گفت شیوه شناسایی نسخ همسو و طبقه‌بندی دستنویس‌ها از نظر صحت و درستی و سرانجام چگونگی تصحیح بر اساس نسخ فراوان اما متأخر کتاب، خود می‌تواند در تصحیح دیگر متون، که ویژگی‌های آنها و دستنویس‌هایشان به تاریخ بیهقی شبیه است، به عنوان الگو مورد استفاده قرار گیرد.^۴

۲-۳: به دست دادن ضبط دقیق نسخه بدل‌ها و چاپ‌های پیشین

ثبت دقیق و کامل اختلاف‌های نسخه‌بدل‌ها سبب شده است تا خواننده ضبط اغلب نسخه‌های تاریخ بیهقی را پیش روی داشته باشد. افزون بر این، ابتکار مصححان در نوشتن ضبط چاپ‌های ادیب، مورلی، نفیسی و فیاض، خوانندگان و پژوهندگان را از مراجعه به چاپ‌های پیشین اثر که شماری از آن‌ها کمیاب و دور از دسترس می‌باشند، بی‌نیاز کرده است.

۲-۴: توضیحات و تعلیقات مفصل

مصححان، تعلیقات خود را در سه بخش فراهم آورده‌اند: یکی تعلیقات عام، دودگر تعلیقات تاریخی و سدیگر تعلیقات جغرافیایی. تعلیقات عام شامل توضیح واژه‌های دشوار، عبارات دیریاب،

مآخذ و معنی ابیات و عبارات‌های عربی و منبع‌یابی جملات و حکایت‌هاست. همچنین مصححان هر آنچه را دربارهٔ واژگان و شرح عبارات‌های بیهقی - به صورت کتاب و مقاله - چاپ شده است، در این بخش گرد آورده‌اند که این کار بی‌تردید برای دانشجویان و محققان مغتنم و بسیار سودمند است، چرا که آنان را از مراجعه به ده‌ها کتاب و مقاله بی‌نیاز کرده است.

تعلیقات تاریخی و جغرافیایی، خود شاهکار و به نظر ما اساس و شالودهٔ این تصحیح تازه است. در این دو بخش که هریک پژوهشی جداگانه به شمار می‌آیند، مصححان تنها به جمع‌آوری اطلاعات بازتاب یافته در تاریخ بیهقی بسنده نکرده‌اند، بلکه از همهٔ کتب تاریخی و جغرافیایی لازم کمک گرفته و آگاهی‌های ارائه شده را از چهارچوب کتاب، فراتر برده‌اند.^۵

۲-۵: فهرست‌های متنوع و گسترده

مصححان برای کتاب پانزده فهرست مختلف - فهرست اعلام تاریخی و جغرافیایی در انتهای جلد اول و بقیهٔ فهرست‌ها در پایان جلد دوم - تدارک دیده‌اند که بی‌تردید برای پژوهشگران و محققان بسیار مفید و کارآمد است. گوناگونی و تنوع این فهرست‌ها به نحوی است که تقریباً هر واژه - اعم از لغات یا اعلام تاریخی و جغرافیایی - و هر جمله‌ای از تاریخ بیهقی را می‌توان از طریق یکی از این فهرست‌ها پیدا کرد.

۳- نقد‌ها و پیشنهادها

علی‌رغم زحمت و کوشش فراوانی که مصححان در امر تصحیح کتاب مهم تاریخ بیهقی بر خود هموار ساخته‌اند - و به حق به خوبی از عهدهٔ آن برآمده‌اند - نکاتی به نظر نگارندگان این جستار رسیده است که در چهار دستهٔ «اشکالات نگارشی»، «پیشنهادهایی برای تصحیح»، «نقد و بررسی تعلیقات» و «کمبودها و کاستی‌ها» ارائه می‌گردد.

۳-۱: اشکالات نگارشی

به طور کلی کتاب نیازمند یک ویرایش جدی است. بویژه فاصله یا نیم‌فاصلهٔ میان واژه‌ها نیاز به بررسی دوباره دارد. با این همه، چون در کاری چنین سترگ، ایرادات نگارشی و ویرایشی گزیرناپذیر

است، از ذکر موارد غیرضروری خودداری می‌کنیم و تنها به چند نمونه مهم، که موجب بدفهمی و بدخوانی عبارت می‌شود، بسنده می‌نماییم.

- ص ۲۰ س ۱۵-۱۶: «وی را در سرایی که ساخته بودند، سخت نیکو فرود آوردند و مردمان نیکو حق گزارند».

به نظر ما قید «سخت نیکو» وابسته به فعل «ساخته بودند» است و نه وابسته به فعل «فرود آوردند»، چرا که یکی از مشخصات بارز سبک بیهقی آوردن قید در انتهای جمله است. بنابراین بهتر است ویرگول به بعد از واژه «نیکو» منتقل شود.

- ص ۸۹ س ۵-۷: «محمود و مسعود ... دو آفتاب روشن بودند پوشیده صبحی و شفقی، که چون آن صبح و شفق برگزشته است روشنی آن آفتاب‌ها پیدا آمده است».

مصححان به تبعیت از فیاض (بیهقی، ۲۵۳۶: ۱۱۶) «پوشیده صبحی و شفقی» ضبط کرده‌اند که به گمان ما نادرست است. پیشنهاد ما این است که بعد از «پوشیده» علامت ویرگول گذاشته شود؛ یعنی: محمود و مسعود چون دو آفتاب بودند اما آفتاب‌هایی پوشیده، همانند آفتاب در صبح و شفق، که ... بنابراین «صبحی و شفقی» بدل خواهد بود برای محمود و مسعود. از این رو با افزودن مصححان بر توضیح خطیب رهبر که «دو مهر فروزان» را خورشید و ماه پنداشته‌اند (بیهقی، ۱۳۸۸: ۸۹۲/۲)، موافق نیستیم و به گمان ما دو آفتاب، یعنی دو خورشید.

- ص ۳۳۵ س ۱: «اگر آشکار شود حکم مشاهدات شما راست».

به گمان ما به قیاس عبارت «تا چون خصم پیدا آید حکم حال مشاهدت را باشد» (بیهقی، همان: ۳۲۸/۱) - که گذاشتن علامت ساکن روی واژه «حال»، آشکارا خوانش مصححان را نشان می‌دهد که البته درست است - کسره در «حکم مشاهدت» زاید و بهتر است عبارت چنین خوانده شود: «اگر آشکار شود حکم مشاهدات شما راست».

- ص ۵۰۰ س ۵-۶: «و چنان دو خانه، تابستانی به راست و زمستانی به چپ، کس ندیده است و گواه عدل‌خانه‌ها برجای است، که برجای باد».

بی‌تردید «گواه عدل‌خانه‌ها» اشتباه مطبعی است و باید به «گواه عدل، خانه‌ها» تغییر یابد، در غیر

این صورت ممکن است «گواه عدل‌خانه‌ها» خوانده شود و موجب بدفهمی خواننده گردد.

۳-۲: پیشنهادهایی برای تصحیح

- ص ۱۰ س ۱۸-۱۹: «تا برادر محمّد بزودی اینجا آید و بر تخت ملک نشیند، و عمّهت بحکم شفقت که دارد...».

«عمّهت» در همه نسخه‌ها «عمّت» بوده که مصححان به تبعیت از قیاض «برای رفع التباس» آن را چنین نوشته‌اند. به گمان ما بهتر است همان «عمّت» که در همه نسخه‌ها آمده به متن برده شود و سپس در پانویشت و یا تعلیقات توضیح داده شود که «ت» در «عمّت» ضمیر نیست، بلکه صورت نگارشی دیگری است از عمّه. شایان توجه است که در جمله قبلی هم «برادر محمّد» آمده و نسخه‌هایی که «برادرت محمّد» دارند، بی‌تردید حاصل دخالت کاتبان است.

- ص ۳۱ س ۱۷/۱۶: «و نخست جنیبتان بسیار با سلاح تمام و برگستوان، و غلامان ساخته با علامت‌ها و مطرّق‌ها، و خیل خاصه او بسیار سوار و پیاده».

ضبط «مطرّق» تنها در یک نسخه (W) آمده است، در حالی که سایر نسخ بدون استثنا «مطرّد» آورده‌اند که به نظر ما بهتر است. زیرا اولاً «مطرّد» با «علامت» تناسب بیشتری دارد و در اشعار شاعران فراوان به کار رفته است (← دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل: «مطرّد»).

ثانیاً «جنیبتان با سلاح» در جمله قبلی آمده و بعید است بیهقی در ادامه، در کنار «علامت» باز از نوعی سلاح نام ببرد.

ثالثاً در لغت‌نامه اشاره‌ای مبنی بر «نوعی سلاح بودن» مطرّق وجود ندارد، بنابراین به شمار آوردن آن در زمره انواع سلاح، کاملاً دور از ذهن است و هیچ شاهدهی برای آن - دست کم در لغت‌نامه - دیده نمی‌شود.

- ص ۶۳ س ۲۲ - ص ۶۴ س ۱: «و من و یارم دزدیده با وی برفتیم و ناصری بغوی، که دل یار نمی‌داد چشم از وی برداشتن».

اگرچه تعبیر «دل یار دادن» در اینجا معنی می‌دهد، اما چه بسا «دل بار دادن» که در متون مختلف فراوان به کار رفته و امروزه نیز در زبان اهل خراسان زنده است، بهتر باشد. برای نمونه در مرصادالعباد آمده است: «نه روی آن بود که متعلّقان را بجملگی از آن دیار بیرون آورد، و نه دل بارمی‌داد که جمله را در معرفّی هلاک و تلف بگذارد» (رازی، ۱۳۸۴: ۱۹). همچنین عبدالواسع جبلی می‌گوید: «به عتاب

اندر گفتمی که ندادی بارم / بر من این ظن بری آخر، دل تو بار دهد؟» (جبلّی، ۱۳۶۳: ۶۱۳). به هر روی بهتر است نسخه‌ها یک بار دیگر بررسی شوند.

- ص ۳۰۶ س ۱۵-۱۶: «و به بینی که ازین زیر چه بیرون آمد».

به نظر ما «به بینی» همانند رسم‌الخط بسیاری از نسخه‌ها، همان «بینی» است، چرا که از یک سو در کل کتاب هیچ نمونه دیگری از این نوع کاربرد دیده نمی‌شود و همه جا «بهر بینی» به کار رفته است و از سوی دیگر «به بینی» در این عبارت معنای خاصی ندارد.

- ص ۴۰۷ س ۱۴: «هر آن کار کان را به سوری دهی / چو چوپان بد دوغ باز آورد».

اگرچه ضبط «دوغ» مطابق همه نسخ مورد استفاده مصححان انتخاب شده است، اما به نظر ما ضبط «داغ» به دلایل زیر بهتر است:

۱- در کتاب المرشد فی الحساب، درباره شیوه حسابرسی از گله گوسفندان پادشاه آمده است که رمه‌دار باید هنگام حسابرسی گله، بخش «داغ» نهاده از پوست گوسفندانی را که سقط شده‌اند، به مستوفیان ارائه کند: «... و هر سقط که خواهد بود، اگر مسلوخ توان خورد به مطبخ فرستند و اگر بدل توان کرد بدل کند و «داغ» و «دروشم» [ظ: درویش] نگاه دارد تا به وقت حساب عرض دهد و اعتماد بر قول و رفع او باشد. و مستوفی باید که داغ و دروشم ببیند، ساقط براند» (به نقل از صفری آق‌قلعه، ۱۳۸۹: ۱۴-۱۵). در اینجا منظور از «داغ» و «دروشم» نشان گله پادشاه است که بر فلزی نقش کرده و پس از تفته کردن بر پوست حیوان می‌نهادند.

۲- این بیت با اندکی تغییر در تاریخ بیهقی هم آمده و در آنجا ضبط واژه بی‌هیچ نسخه بدلی «داغ» است (بیهقی، ۱۳۱۷: ۱۷۹). البته مصححان خود نیز به ضبط این واژه در تاریخ بیهقی اشاره کرده‌اند (بیهقی، ۱۳۸۸: ۴۰۷/۱ و ۱۱۳۴/۲).

۳- این بیت با اختلافی اندک در ذیل نقشه‌المصدر هم آمده که در اینجا نیز ضبط واژه «داغ» است (ابوالرّجاء قمی، ۱۳۸۸: ۶۲). بنابراین معنای مصرع دوم این است که چوپان بد از گوسفندان به خوبی نگهداری نمی‌کند و «داغ» را که نشانه سقط شدن حیوان است، بازمی‌آورد.^۶

- ص ۴۶۲ س ۱۵: «گفت علی تگینیان چند جنگ کردند با قلعتیان و در همه جنگ‌ها بتر آمدند».

به نظر ما به جای واژه «بتر»، «بستوه / به ستوه» که در نسخه‌های خوب و اصیل W و U آمده، مناسب‌تر است. همچنین ضبط نسخه خوب و مهم X (یعنی بستوده) نیز به ضبط مورد نظر ما نزدیک است و می‌تواند دلیلی بر رجحان ضبط مختار ما باشد. افزون بر این، فعل «ستوه آمدن / به ستوه آمدن» به معنای «به تنگ آمدن، عاجز شدن و ملول گردیدن» در متون شواهد متعدّد دارد (← دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «ستوه آمدن»).

- ص ۷۴۰ پانویشت ۱: «دبوس، در N چیزی شبیه: فراتکین».

به احتمال زیاد این واژه همان «خراتکین» است که در ص ۶۵۰، س ۵ هم به کار رفته است.

۳-۳: نقد و بررسی تعلیقات

- ص ۱۳ س ۱۰-۱۲: «و چنین سخن نباید شنید که وحشت ما بزرگ است و ما چون به وحشت بازگردیم دریافت این کار از لونی دیگر باشد».

«وحشت» در فهرست لغات و ترکیبات «دلتنگی و نفرت» معنی شده است، حال آنکه زنده‌یاد دکتر معین یکی از معانی «وحشت» را با ذکر همین شاهد از بیهقی، «بدبینی و بدگمانی» دانسته است (معین، ۱۳۶۲: ذیل «وحشت»). احتمال ضعیف‌تر آن است که «وحشت» در اینجا به معنای «دهشت و هول» باشد که بدین معنی در متون شواهد متعدّدی دارد (← دهخدا، همان: ذیل «وحشت»).

- ص ۲۷ س ۳-۴: «عبدالله بفرمود تا در نخست سرای خلافت در صفّه شادروانی افکندند و چند تا محفوری».

مصحّحان در توضیح محفوری، ابتدا شرح ادیب و فیاض را آورده و سپس توضیحات مفصّل نفیسی را و خود در همراهی با نفیسی محفوری را بافته ارمینه دانسته‌اند، نه بافته محفور، شهری در کنار دریای روم (بیهقی، ۱۳۸۸: ۸۴۲/۲-۸۴۳).

شایان یادآوری است که استاد شفیع کدکنی در بخش تعلیقات مصیبت‌نامه، درباره «محفوری» نوشته‌اند: «نوعی قالیچه یا جاجیم و زیلو بوده است که در شهر محفور می‌بافته‌اند، یعنی نوع عالی و ممتاز آن در محفور بافته می‌شده است و آن گونه فرش را در هر کجا بافته می‌شده اصطلاحاً محفوری می‌خوانده‌اند ... محفور شهری بوده است برکنار دریای روم» (عطّار، ۱۳۸۶: ۶۵۴). بنابراین نظر استاد شفیع کدکنی مشابه نظر ادیب و فیاض است.

- ص ۳۳ س ۱۷-۱۸: «و بر ایشان [یعنی میکالیان] که مانده‌اند ستم‌های بزرگ است از حسنک و دیگران».

برداشت برخی از پژوهشگران از این عبارت چنین بوده است که حسنک به خاندان میکالی ستم روا داشته است (باسورث، ۱۳۸۴: ۱۸۵ و امیدسالار، ۱۳۸۱، ۶۳)، از این رو در میکالی بودن وی تردید کرده‌اند (امیدسالار، همان: ۶۲-۶۳). اما مصححان به درستی این برداشت را نادرست پنداشته و عبارت را چنین معنی کرده‌اند که: «از قِبَل حسنک یا به خاطر حسنک» بر میکالیان ستم رفته است (بیهقی، همان: ۸۴۷/۲-۸۴۸). تنها می‌افزاییم که «از» در «از حسنک و دیگران»، «از سبب» است که در متون شواهد متعدّد دارد (← خیام‌پور، ۱۳۸۶: ۱۵۸).

همچنین گفتنی است ابوالحسن بیهقی آشکارا حسنک را میکالی خوانده است (بیهقی، ۱۳۱۷: ۱۰۹) که گویا از چشم اغلب پژوهندگان دور مانده است.

- ص ۳۸ س ۱۵-۱۶: «مردمان درم و دینار و شکر و هرچیزی می‌انداختند و بازیگران بازی می‌کردند».

مصححان در اینجا بازی کردن را معنا نکرده‌اند و حتی در فهرست لغات و ترکیبات هم، شماره این صفحه جا افتاده است. اما ایشان در توضیح عبارت «و زنان پای کوب و طبل زن افزون سیصدتن دست به کار بودند و پای می‌کوفتند و بازی می‌کردند» (ص ۲۳۷ س ۳-۴) نوشته‌اند: «در اینجا بیشتر به معنی کارهای نمایشی و سرگرم‌کننده انجام دادن، مناسب می‌نماید» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۰۲۲/۲). آنان واژه «بازی» را در دیگر صفحات کتاب نیز به همین گونه معنا کرده‌اند (بیهقی، همان: ۱۰۶۶/۲ و فهرست لغات و ترکیبات: ۱۶۲۸/۲).

به نظر ما «بازی» به معنای «رقص» است که امروزه هم در خراسان رواج دارد. این واژه به همین معنا در *کیمیای سعادت* هم به کار رفته است: «و یک روز آواز زنگیان شنید که بازی می‌کردند و پای می‌کوفتند، عایشه را گفت: خواهی که بینی؟ گفت: خواهم» (غزالی، ۱۳۷۵: ۳۱۵/۱). دهخدا نیز در *لغت‌نامه* یکی از معانی «بازی» را رقص نوشته، اما برای آن هیچ شاهی ذکر نکرده است.

- ص ۴۰ س ۱۶-۱۷: «امیر مسعود خلعت پوشید و دو رکعت نماز کرد».

مصححان در توضیح «نماز کرد» نوشته‌اند: نماز همیشه در متن‌های کهن و لهجه‌های اصیل خراسان و جز آن با «کردن» می‌آمده است و نه چنان که امروز معمول است با «گزاردن» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۸۵۳/۲). این سخن کلیت ندارد؛ چرا که برای نمونه در کشف‌المحجوب آمده است: «آنگاه آب خواست و طهارت کرد و نماز شام بگزارد و جان بداد» (هجویری، ۱۳۸۳: ۲۲۲). همچنین در اسرارالتوحید می‌خوانیم: «گفت من هنوز نماز چاشت نگزارده‌ام» (میهنی، ۱۳۶۶: ۱۳۱۹/۱). نیز ← میهنی، همان: ۳۲۲/۱؛ خرقانی، ۱۳۸۴: ۳۲۵ و سعدی، ۱۳۶۳: ۱۴۳.

- ص ۵۳ س ۱۵: «و من به روی کار بدیدم...».

مصححان در توضیح «روی کار» آن را «ظاهر حال و پیش‌درآمد کار» معنی کرده‌اند و به نقل از فیاض به بیت زیر از خاقانی استناد جسته‌اند:

چشم بد دریافت کارم تیره کرد
ورنه روشن روی کاری [کذا] داشتم

این استناد اشتباه است؛ چرا که در بیت خاقانی کسره در «روی کاری» نادرست است. در این بیت «روشن روی» صفت مرکب است که در فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی همین بیت برای آن به استشهد گرفته و تابان و نیکوروی و روشن و درخشان معنی شده است (سجادی، ۱۳۷۴: ۶۷۷/۱).
- ص ۵۶ س ۱۹-۲۰: «سلطان گفت: بونصر را این بسیار نیست و از کجا ایستد؟ و اگر هستی، کفایت او ما را به از این مال».

مصححان به حق جمله را قدری مبهم دانسته و آن را چنین معنی کرده‌اند: «سلطان می‌گوید: پرداختن این مقدار برای بونصر زیاد نیست و نمی‌تواند او را باز ایستاند. اگر هم می‌بود، کفایت و لیاقت او برای ما بیش از این مال اهمیت دارد» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۸۶۹/۲).

به نظر ما «نیست» فعل ربطی نیست و معنای تام دارد، بنابراین پیشنهاد ما برای معنای عبارت چنین است: «سلطان گفت: بونصر را این مال بسیار وجود ندارد (بونصر این مال بسیار را ندارد) و از کجا می‌توانسته چنین مال زیادی فراهم آورد؟ و اگر هم این اندازه مال فراهم کرده است، کفایت و لیاقت او برای ما از آن مال مهم‌تر است».

- ص ۷۶ س ۵-۹: «خداوند دیگر چیزی شنوده است؟ آنچه رفته بود و او را بران داشته بودند، به

تمامی باز گفت. گفتم: من که بونصرم ضمانم که از آلتونش جز راستی و طاعت نیاید. گفت هر چند

چنین است، دل او در باید یافت و نامه نبشت تا توقیع کنیم و به خطّ خویش فصلی در زیر آن بنویسیم، که به زبان عبدوس پیغام داده بودیم که باوی چند سخن بود گفتنی، و وی جواب برین جمله داد که شنودی».

مصحّحان فاعل «شنودی» را خوارزمشاه نوشته‌اند (بیهقی، ۱۳۸۸: ۸۸۴/۲)، اما به گمان ما فاعل بونصر است، یعنی مسعود به بونصر می‌گوید: خوارزمشاه چنین پاسخ داد که شنودی. سطرهای ۵ و ۶ همان صفحه هم تأییدی است بر نظر ما.

- ص ۸۱ س ۱۷: «و در این راه خواجه بوسهل حمدوی می‌نشست به نیم ترک دیوان».

مصحّحان «نیم ترک» را نوعی از خیمه و بنا و یا نوعی از خیمه کوچک معنی کرده‌اند (همان: ۸۸۷/۲).

شایان یادآوری است این واژه در مصیبت‌نامه هم به کار رفته و استاد شفیع کدکنی در تعلیقات خود درباره آن نوشته‌اند: «اصطلاح معماری قدیم است. از شواهد متون می‌توان دریافت که نیم ترک بنایی مسقف بوده و از اجزای بیوتات سلطنتی و اشرافی و احتمالاً آنحنایی در سقف آن وجود داشته است»، سپس افزوده‌اند: «اینکه بعضی فرهنگ‌های معاصر آن را نوعی خیمه نوشته‌اند جای تردید است» (عطار، ۱۳۸۶: تعلیقات، ۵۹۱).

- ص ۱۴۲ س ۱۳: «نخست گردن او را بگاز کنم تا جان و جگر بکند و دست از وزارت بکشد».

مصحّحان به رغم چاپ ادیب و فیاض که «فگار» ضبط کرده بودند، به درستی «بگاز» را برگزیده‌اند. آنان پس از معنا کردن کلمه گفته یکی از دانشجویان اهل افغانستان را افزوده‌اند که: «هم اکنون «گاز پیچیدن» در افغانستان به معنی «زخم کسی را با دستمال پیچیدن» و به اصطلاح باندپیچی کردن به کار می‌رود» (بیهقی، همان: ۹۳۲/۲).

باید گفت «گاز پیچیدن» به معنای باندپیچی کردن هیچ ربطی با تعبیر «بگاز کردن» که به معنی انبر و نوعی ابزار شکنجه بوده است، ندارد. گاز یا gauze واژه‌ای است انگلیسی به معنای پارچه توری که می‌تواند استریل باشد و برای باندپیچی به کار رود. بنابراین کاربرد آن در افغانستان - و حتی ایران - از مقوله واژگانی است که از زبان انگلیسی به زمان مردم وارد شده است.

- ص ۱۴۹ س ۱۲-۱۳: «و خواجه آغازید هم از اول به انتقام مشغول شدن و ژکیدن، و از سر بیرون می داد حدیث خواجهگان...».

فَیاض به جای «سر»، «سرّ» ضبط کرده است که مصححان آن را نپذیرفته اند و نوشته اند: «ظاهر قضیه حاکی از آن است که سرّی در کار نبوده تا افشا شود». آنان «از سر بیرون دادن» را به یکی از دو معنای «به یاد می آورد» و «دوباره مطرح می کرد» گرفته اند (بیهقی، همان: ۹۴۰/۲). به نظر می رسد تعبیر «از سر بیرون دادن» امروزی است و برای انتخاب آن به عنوان ضبط مختار، باید شاهدهی از متون قدیم یافته شود.

ما ضبط «سرّ» را ترجیح می دهیم و آن را نه «راز» که «ضمیر و نهان فرد» معنی می کنیم. بنابراین معنای عبارت چنین است: «خواجه حدیث انتقام از خواجهگان ... را که در ضمیرش پنهان بود، آشکار می کرد».

- ص ۱۵۹ س ۱۹: «و این مال بدیشان بخشیده آید و هر دو را به عزیزی به خانه فرستاده شود». مصححان در توضیح این عبارت نوشته اند: «استعمال «را» بعد از نایب فاعل در جمله مجهول از مختصات نثر بیهقی است که در سایر آثار نمونه چندانی ندارد» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۹۴۶/۲).

اگر چه بار دیگر در صفحه ۳۲۵ (س ۷) هم «را» با جمله مجهول به کار رفته است، اما به نظر ما این ساخت (کاربرد نشانه مفعول با فعل مجهول) ویژگی سبکی بیهقی نیست، بلکه کاربرد آن از تاریخ بیهقی آغاز می شود و بعدها در متون سده های شش و هفت فزونی می گیرد و به وفور در کلیله و دمنه، مرصادالعباد و تاریخ جهانگشا دیده می شود. برای نمونه در تاریخ جهانگشا آمده است: «چون حضرت باشکوه و هیبت او را که مجلد شفا و معفر جباه شاهان نامدارست مطالعت افتاد ...» (جویی، ۱۳۸۲: ۲/۱). نیز ← خانلری، ۱۳۸۲: ۳۹۱/۳. بنابراین با توجه به بسامد بالای آن در متون این دو سده، باید آن را ویژگی سبکی نثر فنی به شمار آورد.

- ص ۱۶۱ س ۶-۷: «و من حکایتی خوانده ام در اخبار خلفا که به روزگار معتصم بوده است». مصححان درباره کتاب اخبار خلفا نوشته اند که روشن نیست که نام کتاب مخصوصی بوده است یا بیهقی آن را به طور عام به کار برده است (بیهقی، ۱۳۸۲: ۹۴۸/۲). بدون هیچ گونه اطمینانی می گوئیم

که در کتاب *الوزراء و الکتّاب* از کتابی به نام *اخبار الخلفاء* نوشته حارث بن ابی اسامه نام برده شده است (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۰۷) که شاید منظور نظر بیهقی همین کتاب بوده باشد.

- ص ۱۶۵ س ۴: «خشمی و دلتنگی بی سوی من شتافت چنان که خوی از من بشد».

مصحّحان علی رغم برخی از شارحان که کلمه «خوی» را به معنی عرق گرفته‌اند، این معنی را نادرست پنداشته و با استناد به تعبیر «دخوی شدن» در گویش فردوس که به معنی عصبانی شدن است، آن را «به شدت عصبانی شدن» معنی کرده‌اند (بیهقی، ۱۳۸۸: ۹۵۱/۲). به گمان ما در اینجا «خوی» به همان معنی عرق است و با «دخوی شدن» هیچ ارتباطی ندارد. معنای جمله هم عرق کردن به واسطه خشم و عصبانیت است که در *گلستان* نیز شاهد دارد:

بر گل سرخ از نم اوفتاده لآلی
همچو عرق بر عذار شاهد غضبان

(سعدی، ۱۳۳۸: ۵۴)

- ص ۱۷۹ س ۱۰: «و مادر حسنک زنی بود سخت جگر، او را چنان شنودم که ...».

در چاپ‌های پیشین این عبارت چنین ضبط شده بود: «و مادر حسنک زنی بود سخت جگرآور، چنان شنودم که ...» که تغییر «سخت جگرآور» به «سخت جگر، او را» یکی از مهم‌ترین اختلافات این چاپ با چاپ‌های پیشین است.

به دلایل زیر، با ضبط جدید موافق نیستیم و همان «سخت جگرآور» را ترجیح می‌دهیم:

۱- در چند نسخه از جمله نسخه معتبر و اصیل W «جگرآور» ضبط شده است.

۲- نسخ معتبر X و N هم که «جگر، او را» ضبط کرده‌اند، دستکاری شده‌اند. به گفته مصحّحان در نسخه N بالای کلمه، «دار» اضافه شده که گویا در جهت افاده همان معنای «جگرآور» چنین اضافه‌ای صورت گرفته است.

۳- «جگرآور» مانند «دلاور» صفتی است که معنای مثبت دارد، حال آنکه «سخت‌جگر» مانند «سخت‌دل»، «سخت‌جان»، «سخت‌گیر» و ... متضمن معنای منفی است و آوردن آن در جایگاه ستایش مادر حسنک، شایسته نیست.

۴- قید «سخت» در *تاریخ بیهقی* فراوان به کار رفته است و در این کتاب، نوعی ویژگی سبکی به

شمار می‌آید. بنابراین بسیار محتمل است که در اینجا هم همین قید به کار رفته باشد.

افزون بر این دلایل، نکته‌ای که مصححان نوشته‌اند مبنی بر اینکه چون ادیب و فیاض ضبط «سخت جگرآور» را برگزیده‌اند، ناگزیر شده‌اند که پس از عبارت «دو سه ماه» در ادامه جمله، «از او» بیفزایند (بیهقی، ۱۳۸۸: ۹۶۹/۲-۹۷۰). چندان موجه نمی‌نماید؛ چرا که عبارت، بدون «از او» هم معنی کاملی دارد.

- ص ۱۹۹ س ۵-۶: «و دولت سیمجوریان به سر آمد چنانکه یک به دو نرسید و پای ایشان در زمین قرار نگرفت».

مصححان در معنی «یک به دو نرسیدن» به برهان قاطع و تعبیر «یک بدو» به معنی ناگاه و ناگهان، استناد کرده‌اند و «یک به دو نرسیدن» را هم ناگهانی و دفعه معنی کرده‌اند (بیهقی، ۱۳۸۸: ۹۹۳/۲). به گمان ما «یک به دو نرسیدن» به «یک بدو» هیچ ارتباطی ندارد و احتمالاً مثلی است به معنای کوتاهی زمان و دولت مستعجل بودن. به عبارت دیگر، یعنی فاصله کوتاهی مانند زمانی که به ترتیب اعداد را می‌شمارند و «یک» را گفته‌اند و می‌خواهند «دو» را بگویند.

- ص ۱۸۹ س ۱: «استادم نامه و دو مشافهه نبشت درین باب سخت نادر».

مصححان در توضیح مشافهه - که در صفحات ۲۰۴، ۲۱۲ و ۲۱۳ هم به کار رفته است - به نقل از لغت‌نامه نوشته‌اند: «اصطلاح دیوانی است به معنی نکاتی درباره امری که شفاهی بیان شده، سپس منشی یا منشیان دیوان آن را به تحریر درآورده برای شخص مورد نظر ارسال می‌داشتند». (بیهقی، همان: ۹۸۲/۲).

به نظر ما این دریافت از مشافهه صحیح نیست، چرا که از دو مشافهه‌ای که در تاریخ بیهقی (صص ۲۰۵ و ۲۱۴) ذکر آن‌ها به میان آمده است، معلوم می‌شود که مشافهه دستوری بوده که پادشاه در آن، پاسخ پرسش‌های احتمالی را که ممکن است از رسول پرسیده شود، می‌گفته است. بنابراین مشافهه در اصل نوعی دستورالعمل مکتوب و اجازه پاسخ شفاهی دادن به پرسش‌های احتمالی بوده است. نیز ← قائم‌مقامی، ۱۳۵۰: ۹۷-۹۹.

- ص ۲۲۲ س ۴-۵: «امیرک برفت، یافت اریاق را چون گوی شده و در بوستان می‌گشت و شراب می‌خورد و مطربان می‌زدند». مصححان در توضیح «چون گوی شده» نوشته‌اند: «ظاهراً مراد آن است که از بسیار شراب خوردن شکمش بالا آمده و چون گویی شده بود» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۰۱۰/۲).

پیشنهاد ما این است که چون مست شده بود، آرام و قرار نداشت و مانند گوی - که مدام حرکت می‌کند - از سوئی به سوئی می‌رفت.

- ص ۲۳۷ س ۱۴-۱۵: «پس امیر روی به عامل و رئیس ترمذ کرد و گفت ...».

مصححان به نقل از اصطلاحات دیوانی، عامل را حاکم و ضابط و نماینده رسمی حکومت در یک شهر یا ولایت معنی کرده‌اند و شواهدی از بوستان و تذکره الشعراء آورده‌اند (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۰۲۲/۲). اما عامل - به تعبیر میهنی - متصلی جمع‌آوری اموال دیوان در شهر و نواحی آن است و با رئیس ناحیه متحد است (میهنی، ۱۳۸۹: ۷۹؛ نیز عطار، ۱۳۸۸: ۶۸۷). بررسی شواهد کاربرد «عامل» در متون مختلف نیز نشان می‌دهد که همه جا به معنای «مأمور وصول مالیات» است و در هیچ متنی به معنای «حاکم» به کار نرفته است. این واژه گاه به کلمه «خراج» اضافه می‌شود و به صورت «عامل خراج» به کار می‌رود که تأییدی است بر معنی مورد نظر ما؛ برای مثال غزالی می‌نویسد: «شهووت چون عامل خراج است» (غزالی، ۱۳۷۵: ۱۹/۱؛ نیز ← نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۴: ۱۹۳). حتی در تاریخ بیهقی نیز در ادامه عبارت بالا سخن از بخشیدن خراج توسط مسعود است. همچنین از شواهدی هم که مصححان در تعلیقات خود آورده‌اند تنها معنای «مأمور وصول مالیات» دریافت می‌شود و نه معنای «حاکم».

- ص ۲۹۰ س ۳-۴: «امیر برین ترتیب به مسجد جامع آمد، سخت آهسته چنان که به جز مقررعه و بردابرد مرتبه‌داران هیچ آواز دیگر شنوده نیامد».

مصححان پس از توضیحات کامل درباره مقررعه (به معنی طبل و تبیره)، به معنی «بردابرد» پرداخته و نوشته‌اند: «توضیح فیاض که آن را از مصدر بردیدن به معنی از راه دور شدن و به اصطلاح «کور باش دور باش» معنی کرده، صحیح به نظر نمی‌رسد، که بنا بر لغت‌نامه این معنی مستحدث است و احتمالاً در روزگار بیهقی روایی نداشته است». سپس به تبعیت از دهخدا، بردابرد را دبدبه و نقاره معنی کرده‌اند (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۰۶۶/۲-۱۰۶۸).

به نظر ما به دلایل زیر بردابرد به همان معنای «کور باش دور باش» است:

۱- در لغت‌نامه به مستحدث بودن واژه و روایی نداشتن او در روزگار بیهقی هیچ اشاره‌ای نشده

است. تنها زنده‌یاد دهخدا ذیل یکی از معانی بردابرد، داخل پرنانز نوشته است: «اصطلاح شاطران

دوران قاجاریه چون پیشاپیش شاه حرکت می‌کردند و مردم را بدور می‌داشتند» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «بردابرد»). اینکه در دوره قاجار چنین چیزی رواج داشته، بدین معنا نیست که در گذشته هم رایج نبوده است.

۲- مصححان برای اثبات نظر خود - به نقل از فیاض - شاهدهی را از تذکره اولیاء آورده‌اند که مشابه آن در نوشته بر دریا هم آمده است: «گفتند: کار تو چیست؟ گفت: همه روز نشسته‌ام و بردابرد می‌زنم. گفتند: این چگونه باشد؟ گفت: هر اندیشه که دون خدای از دور آید آن را از دل می‌رانم» (خرقانی، ۱۳۸۴: ۲۲۵). می‌بینیم که در این عبارت «بردابرد» آشکارا به معنای «دور باش کور باش» است.

۳- استاد شفیع کدکنی هم در توضیح بیت «بانگ بردابرد می‌رفتی به ماه / قرب یک فرسنگ بگرفتی سپاه»، بردابرد را «دور باش کور باش» معنی کرده‌اند (عطار، ۱۳۸۳: ۷۵۶).

۴- در کتاب بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی هم «بردابرد» از مصدر «بردیدن» و به معنای «کورش باش دور باش» آمده است (منصوری و حسن‌زاده، ۱۳۸۷: ۶۱).

- ص ۳۵۰ س ۶: «هم به چنبر گذشته باید بود / این رسن را اگرچه هست دراز».

هر چند مصححان در انتهای مصراع نخست علامت ستاره گذاشته‌اند، اما توضیح آن از تعلیقات جا افتاده است.

کل بیت برگرفته از مثلی کهن است که به دو صورت «رسن را از چنبر گریزی نیست» و «همه رسن‌ها را گذر بر چنبر است» در متون کهن به کار رفته است. برای نمونه عطار سروده است:

اگر صد گز رسن باشد بناکام گذر بر چنبرش باشد سرانجام

(عطار، ۱۳۸۸ ب: ۱۸۷)

نیز ← ساکت، ۱۳۸۹: ۵۱-۵۳.

- ص ۴۴۳ س ۱۱-۱۳: «و لکن با بنده چون بیرون آمدند، پوشیده بگفتند که این رفتن ناصواب است و از گردن خویش بیرون کرد».

مصححان در پانوش شماره ۸ این صفحه نوشته‌اند: «کرد به شیوه بیهقی بنا به آنکه عطف به افعال قبلی است، می‌تواند به جای کردند قرار گیرد». برخلاف نظر مصححان این نوع از کاربرد فعل، سبک و شیوه بیهقی نیست، چنان که خود ایشان هم در مقدمه، در بخش ویژگی‌های سبکی، به این

موضوع اشاره نکرده‌اند. می‌توان گفت که این گونه کاربرد فعل، از دوره نگارش تاریخ بیهقی آغاز می‌شود و بعدها، یکی دو قرن پس از بیهقی در آثار مصنوع و فنی مانند تاریخ جهانگشا رواج می‌یابد و به ویژگی سبکی آن روزگار تبدیل می‌شود (بهار، ۱۳۸۲: ۵۹/۳-۶۰).

- ص ۴۷۴ س ۱۹: «و إذا جاء القضاء عمی البصر».

مصححان در توضیح این عبارت نوشته‌اند: «در امثال و حکم (۹۱/۱) به صورت اذا جاء القدر عمی البصر یا غشی البصر، منسوب به علی علیه السلام، آمده است» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲/ ۱۱۶۵). می‌افزاییم که عبارت فوق با تغییر «القدر» به جای «القضا» در المستقصی نیز آمده است (زمخشری، ۱۴۰۸ / ۱۹۸۷: ۱۲۳/۱). همچنین در برخی از منابع به نقل از ابن عباس به هدهد در داستان سلیمان (ع) نسبت یافته است (سالیمان و یاری، ۱۳۹۰: ۶۶).

- ص ۵۰۰ س ۶-۷: «و این خانه را ازار بسته بودند سخت عظیم و فراخ و آنجا تنور نهاده بودند».

فیاض «سخت عظیم و فراخ» را وصفی برای تنور در جمله بعد دانسته است که مصححان به درستی آن را رد کرده‌اند. به نظر آنان «سخت عظیم و فراخ» صفت است برای «خانه زمستانی» که دو سه سطر پیشتر آمده است (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲/ ۱۱۷۹).

اگر چه این نظر پذیرفتنی است، اما برآنیم که می‌توان آن را وصفی برای «آزار» دانست. همچنین می‌افزاییم که «آزار» مخفف «ایزار» و «ایزاره» است که «آن از دیوار مقداری باشد از زمین خانه تا به کنار طاقچه مرتبه پائین که در هنگام نشستن پشت بر آن گذارند» (تبریزی، ۱۳۴۲: ذیل «ایزاره»). در چهار مقاله آمده است: «چون مأمون به بیت‌العروس بیاید، خانه‌ای دید مجصص و منقش، ایزار چینی زده» (نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۱۳۰).

- ص ۵۶۹ س ۶-۷: «نوشتگین گفت این او کرده است، و نام و جاهش زیادت شد؛ و این همه بایتگین کرده بود».

مصححان در پانوش شماره ۱۰ این صفحه نوشته‌اند: «این او کرده است، یعنی بایتگین» به نظر ما دریافت مصححان درست نیست، بلکه به گمان ما مقصود آن است که هرچند بایتگین این کار را کرده بود، اما نوشتگین چنین وانمود می‌کرد که او خود این کار را انجام داده است.

- ص ۶۲۶ س ۲-۳: «و بوسهل استاد دیوان نکت آنچه جاسوسان خبر آورده بودند باز گفت و هرگونه سخن رفت».

مصححان «دیوان» را به «نکت» اضافه کرده و در توضیح «دیوان نکت» نوشته‌اند: «ظاهراً بخشی از تشکیلات دیوان رسالت بوده که مسئولیت استخراج نکته‌های مهم و خلاصه اخبار را برعهده داشته است». سپس در ادامه توضیح خود پرسیده‌اند: «آیا این بوسهل، همان بوسهل زوزنی، رئیس دیوان رسالت بوده یا بوسهل دیگری؟» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۲۱۹/۲).

به گمان ما خوانش «دیوان نکت» نادرست است و نباید آن دو کلمه را به صورت اضافی خواند. بنابراین در نظر گرفتن «دیوان نکت» به عنوان بخشی از تشکیلات دیوان رسالت - چنان‌که مصححان پنداشته‌اند - ناموجه است. شواهد کاربرد واژه «نکت» در متون مختلف هم چنین برداشتی را تأیید نمی‌کند، بلکه همه جا به معنای مسائل و نکته‌های دقیق نامه‌ها به کار رفته است. برای نمونه در چهار مقاله آمده است: «باید که هر روز مسرعی با ملاحظه از آن تو به من رسد و هر چه رفته باشد، نکت از آن بیرون آورده باشی و در آن ملاحظه ثبت کرده...» (نظامی عروضی، همان: ۱۲۱). نیز برای شواهد دیگر ← هجویری، ۱۳۸۳: ۱۸۴ و بیهقی، ۱۳۱۷: ۱۲۹ که شاهد اخیر را مصححان هم در تعلیقات خود آورده‌اند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که علی‌رغم تردید مصححان، بوسهل یاد شده در عبارت مورد نظر، همان بوسهل زوزنی، رئیس دیوان رسالت است.

- ص ۶۸۰ س ۱۱-۱۲: «الشکری باید فرستاد مگر بلخ به دست بماند که اگر آن مخالفان بستند ترمذ و قبادیان و تخارستان بشود». انتخاب ضبط «ترمذ و قبادیان»، با توجه به اینکه تنها در یک نسخه (N) و آن هم به صورت محرف وجود داشته، از دقت نظر مصححان حکایت دارد. در تأیید ضبط انتخابی می‌افزاییم که به نوشته ابوالحسن بیهقی در تاریخ بیهقی «خواجه امیرک پانزده سال قلعه ترمذ از سلجوقیان نگاه داشت» (بیهقی، ۱۳۱۷: ۱۲۰).

- ص ۷۱۷ س ۱۶: «لولا الرسول الذی اویه لَمَا اسْتَدْعَيْتُكَ، فالعلم یعلمو وَلَا یُعَلِّی».

مصححان در توضیح عبارت نوشته‌اند: «[آن] را جایی نیافتیم ... عین عبارت اخیر (العلم ...) و شعر و شرح ماقبل آن را/مثال و حکم (۲۶۲/۱)، به نقل از جنگی (که نامش را نیاورده) به عنوان مثل نقل کرده است» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۲۵۰/۲).

می‌افزاییم ابوالحسن بیهقی داستانی را در کتاب خود آورده است که به سلطان محمود غزنوی مربوط می‌شود و محتوای آن به داستانی که بیهقی پیش از عبارت فوق آورده، بسیار شبیه است. او همچنین بخش دوم عبارت عربی را نیز آورده است: «و سید عالم ابوالقاسم علی با سید اجل ابوالقاسم نقیب‌النقبا - که پدر سید اجل حسن بود نقیب نیشابور - در سرای سلطان محمود بن سبکتگین رفتند، رکابداران با یکدیگر به سبب تقدّم و تأخّر موقف مرکب منازعت کردند، و آن خیر به سلطان آنها کردند. سلطان پرسید که از هر دو کدام عالم‌ترند؟ گفتند: سید عالم ابوالقاسم علی، فرمود که او مقدّم باشد فانّ العلم یعلو و لا یعلی» (بیهقی، ۱۳۱۷: ۵۸).

افزون بر این، حکایت ثابت بن قره و این جمله عربی در *تمه صوان الحکمه* (تاریخ حکماء الاسلام) و ترجمه فارسی آن، *دره‌الآخبار و لمعه‌الانوار* هم آمده است (بیهقی، ۱۳۶۵/۱۹۶۶: ۲۰ و منشی یزدی، ۱۳۸۸: ۱۰).

- ص ۷۴۱ س ۶: «إذا اجتمعوا غلبوا و إذا تفرّقوا لم یعرفوا».

مصحّحان در توضیح این جمله نوشته‌اند که آن را در کتب امثال نیافته‌اند (بیهقی، ۱۳۸۸ الف: ۱۲۶۱/۲).

این جمله از کلمات قصار امام علی (ع) است که در *نهج‌البلاغه* آمده است (علی بن ابی‌طالب، ۱۳۷۵: ۳۵۹).

- ص ۱۳۱۵ (ج ۲): ابوالقاسمک حاتمک

آنچه مصحّحان درباره این شخص نوشته‌اند، در اصل اطلاعاتی است که از صفحات مختلف تاریخ بیهقی جمع‌آوری کرده‌اند. حال آنکه در تاریخ بیهقی هم ذکر او به میان آمده است: «خواجه ابوالقاسم علی بن حاتم مشرف مملکت بود در عهد سلطان محمود، و یک‌چند صاحب برید بود، و منشور صاحب بریدی او از حضرت سلطان السلاطین مسعود بن محمود نوشتند بدین صفت ... و یک‌چند خواجه ابوالقاسم حاتمک نایب خواجه امیرک دبیر بیهقی بود در دیوان انشا و دبیر سلطان مسعود بود به اصالت، و مردی عفیف و ورع بود» (بیهقی، ۱۳۱۷: ۱۲۲-۱۲۳).

۳-۴. کمبودها و کاستی‌ها

هرچند مصححان در فراهم آوردن تعلیقات و توضیحات گوناگون زحمت بسیاری متحمل شده‌اند، اما اندک مواردی از چشم و نظر ایشان دور مانده است. البته شاید هم ایشان توضیح این موارد را ضروری ندانسته‌اند، ولی با توجه به توضیحات فراوان و متنوعی که در تعلیقات آمده چه بسا افزودن این موارد به تکمیل پژوهش یاری رساند.

- ص ۲۶ س ۱۶-۱۷: «عبدالله طاهر ... رقعہ را با جواب کہ بر پشت آن بود، به دست معتمدی از آن خویش سخت پوشیده نزدیک فضل فرستاد».

در اینجا جا داشت این توضیح افزوده شود که گویا نوشتن جواب نامه بر پشت آن، نشانه استخفاف و حقیرشماری بوده است، چنان‌که در چهار مقاله می‌خوانیم: «و از غایت زعارت به اسکافی اشارت کرد کہ چون نامه جواب کنی از استخفاف هیچ باز مگیر و بر پشت نامه خواهیم کہ جواب کنی» (نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۱۲۰).

نیز در داستان بهانه آوردن لمغانیان از پرداخت مالیات آمده است که: «و قصه عرضه کردند و همه عالم را معلوم شد کہ لمغانیان بر باطل اند. خواجه بزرگ قصه بر پشت گردانید و بنوشت ...» (همان: ۱۲۷)

- ص ۳۱ س ۷: «و امیرمسعود به روستای بیہق رسید در ضمان سلامت و نصرت و ...»
بہتر بود مصححان در اینجا بہ تاریخ بیہقی ہم ارجاع می‌دادند، بویژہ آنکہ احتمال دارد ابوالحسن بیہقی مطاب خود را از تاریخ بیہقی نقل کرده باشد.

ابوالحسن می‌نویسد: «و چون محمود بدان جہان رفت پیش از مرگ او مسعود بہ در اصفہان رفتہ بود و گذر بر بیہق کردہ و چون باز آمد ہم گذر بر بیہق کرد و داد و عدل گسترد و تفصیل این در کتاب مشارب التجارب ... بیان کردہام» (بیہقی، ۱۳۱۷: ۷۱ و نیز ← همان: ۲۶۷-۲۶۸).

- ص ۵۹ س ۲۰-۲۱: «این سرہنگان را پوشیدہ سلطان محمود فرمودہ بود کہ گوش بہ یوسف می‌دارید، چنان کہ بہ جایی نتواند رفت».

گوش داشتن در اینجا به معنای مراقب بودن و مواظب بودن است. البته فعل گوش داشتن در فهرست لغات و ترکیبات آمده، اما از این صفحه یادی نشده که بجا و درست بوده، چرا که معنی آن‌ها با این مورد فرق دارد.

- ص ۸۸ س ۱-۲: «ایزد ... تقدیر چنان کرده است که ملک را انتقال می‌افتاده است ازین امت بدان امت و ازین گروه بدان گروه».

شاید بیهقی گوشه چشمی داشته است به آیه «تلك الايام نداولها بين الناس» (آل عمران / ۱۴۰).
- ص ۹۴ س ۱۸ - ص ۹۵ س ۳: «و بسیار خردمند باشد که مردم را بر آن دارد که بر راه صواب بروند اما خود بر آن راه که نموده است نرود ...»

احتمالاً اشاره دارد به دو آیه «اتأمرون الناس بالبرّ و تنسون انفسکم» (بقره / ۴۴) و «یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون» (صف / ۲).

- ص ۱۰۳ س ۱۴-۱۵: «به خواب دیدم که من به زمین غور بودمی، و همچنین که این جای‌هاست آنجا نیز حصارها بودی و ...».

بجا بود مصححان ذیل این عبارت به کاربرد «ی» بیان خواب که یک ویژگی مهم و رایج میان شاعران و نویسندگان متقدم بوده، اشاره می‌کردند (بهار، ۱۳۸۲: ۳۴۷/۱ و خیام، ۱۳۸۰: ۹۶-۹۷).
- ص ۱۴۹ س ۱: «و خواجه او را زیر دست خویش بنشانند و بسیار نیکویی گفت».

«دست» در این عبارت به معنای «مسند و تخت و کرسی» است که از فهرست لغات و ترکیبات جا افتاده است. شواهد برای این معنی از واژه «دست» در لغت‌نامه آمده است، برای نمونه از فرخی:
ای سزاوار بدین جاه و بدین قدر و شرف ای سزاوار بدین دست و بدین صدر و مکان و نیز از انوری:

صدر و بالش ز تو آراسته در هر مجلس دست و مسند به تو افراشته در هر حفل

- ص ۱۵۸ س ۲: «خواجه گفت: از ژاژ خاییدن توبه کردی؟».

تعبیر «ژاژ خاییدن» در ص ۱۷۵ س ۶ هم آمده است و هر چند معنای آن بر همگان آشکار است، اما بهتر بود توضیحات استاد شفیع‌ی در تعلیقات/سرازمه ذیل این ترکیب بیاید. ایشان نوشته‌اند: «ژاژ در اصل بوته‌ای است که از آن در سوختبار استفاده می‌شود و در متون کهن از آن به عنوان سُوالِ ژاژ

نام می‌برند. بوته‌ای است سفید که برگ ندارد و بسیار قابل اشتعال است ... از این بوته صمغی می‌گرفتند که آن را به صورت عنک، سقز (در کدکن: سقج) می‌جویدند. به جای آن چیزی که در تهران آدامس chewing gum نامیده می‌شود....

از آنجا که صمغ حاصل از سوال ژاژ را هر چند بخایند نه تمام می‌شود و نه مزه‌ای دارد، گفتن هر سخن لاطایل و بیهوده را ژاژخایی گفته‌اند» (عطار، ۱۳۸۸ب: تعلیقات، ۴۹۰).

- ص ۱۹۲ س ۱۵-۱۶: «و منشور داد به موضوع خراج حایطی که او داشت».

مصححان نه در تعلیقات عام و نه در فهرست لغات و ترکیبات به معنای «موضوع» که «اسقاط مالیات» است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «موضوع») اشاره نکرده‌اند. از آنجا که «موضوع» واژه‌ای مهم و در این معنی کم کاربرد است، بهتر است به فهرست مذکور اضافه شود.

- ص ۲۴۶ س ۱۴ به بعد: «در اخبار یعقوب لیث چنان خواندم که وی ...».

این حکایت با اندک تفاوتی در مکارم/خلاق آمده است (رضی‌الدین نیشابوری، ۱۳۴۱: ۲۰۳-۲۰۴). از آنجا که رضی‌الدین آن را از تاریخ ولایت خراسان سلامی نقل کرده، می‌توان گمان برد که بیهقی هم این حکایت را از آن کتاب برگرفته باشد. لذا کتاب مهم سلامی را می‌توان یکی از منابع بیهقی به شمار آورد.

- ص ۳۶۰ س ۳-۴: «او و گروهی با این بیچاره کشته شدند، و بر دندان پیل نهادند با چند تن از اعیان و حجاب و ...».

«بردندان پیل نهادن» گویا رسمی بوده است که مجرمان را پس از کشتن بدین طریق در شهر می‌گردانیده‌اند تا موجب عبرت باشند، چنان‌که در سیاستنامه می‌خوانیم: «سلطان بفرمود تا خنجر خاص را بیاوردند و در زیر پای پیل افکندند. چون بمرد بر دندان پیل بستند و در شهر بگردانیدند» (نظام‌الملک، ۱۳۸۳: ۶۲).

- ص ۳۹۴ س ۴-۱۰: «و احمد ینالتگین ... ناگاه بر شهری زد که آن را بنارسی گویند ... و لشکر اسلام به هیچ روزگار آنجا نرسیده بود ...».

ابوالحسن بیهقی به این واقع اشاره کرده است و از آنجا که عبارات وی بسیار به بیهقی شبیه است، چه بسا منبع او تاریخ بیهقی بوده باشد (← بیهقی، ۱۳۱۷: ۱۸). بهتر بود مصححان به تاریخ بیهقی ارجاع می‌دادند.

- ص ۴۴۴ س ۱۳-۱۴: «در جهان بقعتی نیست نزه‌تر از گرگان و طبرستان، اما سخت و بی‌است.»

در تاریخ بیهقی، ذیل بخش «در ذکر آفات و امراض ولایات» آمده است: «در طبرستان وبا و امراض عفونت بود» (بیهقی، ۱۳۱۷: ۳۰).

- ص ۴۶۲ س ۸: «و علی‌تگینیان پنداشتند که به پالوده خوردن آمده‌اند و کاری سهل است.» آشکار است که «به پالوده خوردن آمدن» مثل است به معنای «کاری را سهل و آسان تصور کردن»، در حالی که در فهرست امثال و حکم کتاب نیامده است. این مثل در امثال و حکم زنده‌یاد دهخدا هم نیامده است.

- ص ۴۸۳ س ۸-۹: «و چون بگفتی سنگ منجنیق بود که در آبگینه‌خانه انداختی.» بی‌تردید «سنگ منجنیق در آبگینه‌خانه انداختن» مثل است که در فهرست امثال و حکم کتاب نیامده است. در امثال و حکم دهخدا هم تنها از «سنگ و آبگینه» به معنای دو ناهمتا و دو فراهم نیامدنی یاد شده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۹۹۳/۲).

- ص ۶۲۸ س ۹-۱۰: «در نشابور دیهی بود محمدآباد نام داشت و به شادباخ پیوسته است و جایی عزیز است چنان‌که یک جفت‌وار از آن - که به نشابور و کرمان جریب گویند - زمین ساده به هزار درم بخریدندی.»

واژه «جفت‌وار» - که در صفحه ۶۲۹ هم چندبار به کار رفته - در تعلیقات توضیح داده نشده است. تا آنجا که جسته‌ایم «جفت‌وار» تنها در تاریخ بیهقی به کار رفته و در دیگر متون به جای آن «جفت» آمده است.

مدرس رضوی در تعلیقات تاریخ بخارا می‌نویسد: «جفت به معنای مقدار زمینی است که یک جفت گاو نر در روز می‌تواند شخم بزند» (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۸۳). سپس به معنای دیگر جفت از جمله «گاو» اشاره می‌کند.

در لغت‌نامه یک جفت زمین برابر یک جریب دانسته شده (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «جفت») که چون بیهقی «یک جفت‌وار» را معادل یک جریب خوانده (بیهقی، ۱۳۸۸: ۶۲۸/۱)، پس «جفت‌وار» را می‌توان یک جفت زمین به شمار آورد. در لغت‌نامه شواهد دیگری نیز از کاربرد «جفت» بدین معنا در تاریخ بلعمی آمده است (دهخدا، ۱۳۷۳: همان). تنها می‌افزاییم که شاهد بسیار خوبی از کاربرد واژه «جفت» به معنای گاو زراعی در مناقب شیخ ابوالحسن خرقانی آمده است: «... چون کلان‌تر شد جفت و تخم به وی دادند. روزی تخم انداخته بود و جفت می‌کرد، بانگ نماز کردند، شیخ به نماز رفت و جفت را ایستاده بماند. چون سلام نماز دادند، دیدند که جفت همی رفت و کشت می‌کرد» (خرقانی، ۱۳۸۴: ۳۶۶).

نتیجه‌گیری

تاریخ بیهقی یکی از مهم‌ترین کتاب‌های نثر فارسی است که تاکنون چاپ‌های متعددی از آن به بازار عرضه شده است. تصحیح و چاپ جدید این کتاب را که در اواخر سال ۱۳۸۸ به همت دکتر محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی ارائه شده، باید نقطه عطفی در تصحیح و شرح این اثر به شمار آورد، چرا که برای نخستین بار بیش از بیست نسخه از این کتاب به دقت با یکدیگر مقابله شده و تصحیحی انتقادی از آن فراهم آمده است. همچنین شرح کاملی که شامل تعلیقات عام و تعلیقات تاریخی و جغرافیایی است، کتاب را - افزون بر تصحیح - در زمینه شرح متون نیز ممتاز و ویژه ساخته است. با این همه، اشکالات و کاستی‌هایی به شرح زیر در کتاب وجود دارد که رفع آن‌ها همت بلند و کار سترگ مصححان را زینتی افزون‌تر خواهد بخشید:

۱- از نظر ویرایشی کتاب نیازمند بازنگری است؛ به ویژه وسواس در ثبت دقیق فاصله‌ها و نیم‌فاصله‌ها میان واژه‌ها بسیار مهم و ضروری است. همچنین در نشانه‌گذاری‌ها نیز اشکالاتی دیده می‌شود که باید برطرف گردد.

۲- برخی از ضبط‌های انتخابی جای چون و چرا دارد و گاه یکی از ضبط‌های نسخه‌بدل‌ها بهتر و صحیح‌تر به نظر می‌رسد. از آنجا که تصحیح بر اساس شیوه‌التقاطی صورت گرفته، با دقتی دوباره می‌توان ضبط مختار برخی از واژه‌ها یا ترکیبات را عوض کرد.

- ۳- در تعلیقات گسترده کتاب گاه ایراداتی دیده می‌شود که به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره شد.
- ۴- در تعلیقات، گاه از موارد مهمی که در توضیح ظرایف ادبی و سبک بیهقی مهم می‌تواند بود، غفلت شده، در عوض، گاه توضیحاتی بسیار واضح آورده شده است.

یادداشت‌ها

- ۱- در مقدمه چاپ تاریخ بیهقی به کوتاهی به تأثیر بیهقی و اثر سترگش بر کتاب‌هایی چون کلیله و دمنه، اسرارالتوحید، آثار عطار، فیه ما فیه، جوامع الحکایات و ... اشاره شده است (بیهقی، ۱۳۸۸، مقدمه: ۷۷-۷۸). همچنین دکتر یاحقی - یکی از مصححان کتاب - در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه» به تفصیل تأثیرپذیری‌های نصرالله منشی را از بیهقی در سه بخش «مفردات»، «ترکیبات و تعبیرات خاص» و «ساخت‌های ویژه» بررسی کرده است (یاحقی، ۱۳۸۹: ۴۳۷-۴۵۲).
- ۲- فراهم کردن این متن منقح، بر اساس نسخ متعدّد و اصیل، با دقت و توجه به همه اختلافات نسخه‌بدل‌ها، چندین فایده در بر داشته است:
- الف) بسیاری از واژه‌ها و نام‌های جغرافیایی تازه که از چاپ‌های قبلی ساقط بوده، در چاپ جدید وارد شده است.
- ب) بسیاری از گشتگی‌ها و بدخوانی‌ها در واژه‌ها، نام‌های تاریخی و جغرافیایی و اشعار عربی برطرف و اصلاح شده است.
- ج) شمار زیادی از واژه‌ها و تعبیرات تازه در این چاپ دیده می‌شود که برخی از آن‌ها در لغت‌نامه‌ها نیامده است.
- برای نمونه‌هایی از این سه فایده ← بیهقی، ۱۳۸۸: مقدمه، ۱۳۶-۱۴۳.
- ۳- آنچه با عنوان «نسخه‌های خطی تاریخ بیهقی» در مقدمه چاپ‌های پیشین - به تصحیح علی‌اکبر فیاض - آمده بود، در اصل متن سخنرانی وی در سال ۱۳۴۹ بوده که در مجلس بزرگداشت بیهقی ارائه کرده است (بیهقی، ۱۳۸۳: ۳۵ و فیاض، ۱۳۸۶: ۳۹۷-۴۰۵).
- ۴- انتخاب شیوه مناسب برای تصحیح سبب شده است در بسیاری از موارد، بهترین و دقیق‌ترین ضبط‌ها از میان چندین ضبط مختلف انتخاب و به متن برده شود. در اینجا دو نمونه را - به نشانه مشت‌ی از خروار - می‌آوریم:

- ص ۴۷ س ۱۶-۱۷: «و علی دایه نیز سخن می‌گفت و دالتی داشت به حکم آنکه از غزنین غلامان را بگردانیده بود و به نشابور رفته بود».

با آنکه واژه «دالتی» تنها در دو نسخه - که یکی از آن‌ها هم دستکاری شده - به کار رفته است و فیاض هم از روی برخی نسخ «حرمتی» را برگزیده، اما به موجب قاعده مهم «ضبط غریب‌تر، صحیح‌تر است»، به نظر می‌رسد «دالتی» بهتر و مناسب‌تر است.

- ص ۲۵۵: «و پدرم این باغ را دوست داشت ... و ما حرمت بزرگ او را این بقعت بر خود حرام کردیم که جز به زیارت اینجا نیایم. سبزی‌ها و دیگر چیزها که نزه را شایست همه را برابرد کند و همداستان نباید بود که هیچ‌کس به تماشا آید اینجا».

علی‌رغم آنکه برخی از نسخه‌های مورد توجه مصححان - از جمله X, U و W - به جای «نزه»، «تره» ضبط کرده‌اند، اما ایشان با دقت نظر و استدلال قوی (← بیهقی، همان: ۱۰۳۳/۲-۱۰۳۴) نزه (جمع نزهه) را ترجیح داده‌اند.

۵- مصححان برخی از توضیحات خود را درباره واژه‌ها و نسخه‌بدل‌ها - به تبعیت از شیوه فیاض - گاه در پانویست صفحات نوشته‌اند که اغلب مهم و درخور توجه‌اند. مثلاً در پانویست ۶ صفحه ۴۴۲ پس از دو ضبط غریب «پنجم» در نسخه W و «بنجم» در نسخه N ، حدس‌های خود را درباره این دو کلمه مشکوک و ناروشن - علی‌رغم نبردن آن‌ها به متن - آورده‌اند که بسیار مهم و جالب توجه است.

۶- گفتنی است توضیحات مصححان در تعلیقات برای توجیه ضبط «داغ» - که فیاض برگزیده است - چندان موثر به نظر نمی‌رسد. استادان محترم نوشته‌اند: «ضبط فیاض (داغ) ... یعنی نشان گوسفند که مرده یا گرگ خورده است. داغ در این صورت عبارت است از تکه‌ای از پوست یا بازمانده لاشه حیوان، و نه چنان‌که خطیب رهبر (۶۴۰/۲) فهمیده داغ کرده و نشان حیوان با آهن تفته» (بیهقی، همان: ۱۱۳۴/۲).

در عبارت بالا اشاره به خورده شدن گوسفند توسط گرگ درست نمی‌نماید، چرا که اگر گوسفند را گرگ ببرد، تضمینی وجود ندارد که پوست جانور یا دست‌کم بخش داغ نهاده آسیبی نبیند و به دست آید. همچنین اشاره به «تکه‌ای از پوست یا بازمانده لاشه حیوان» هم درست نیست، زیرا چنان‌که از متن المرشد فهمیده می‌شود، چوپان باید تکه‌ای از پوست را که داغ پادشاه بر آن نهاده شده بود به مستوفی بدهد. بدین گونه هر «داغ» نشان یک حیوان بوده است. همچنین باید در نظر داشت که بازآوردن داغ، نشانه آن بوده که حیوان به دلیلی موجه سقط شده است و گرگ اگر حیوان را دزد یا گرگ می‌برده، دلیلی بر بی‌کفایتی چوپان به حساب می‌آمده است (صفری آق‌قلعه، ۱۳۸۹: ۱۵).

کتابنامه

- ابوالرّجاء قمی، نجم‌الدین. (۱۳۸۸). *ذیل نقته المصنوع*. رونویسی: حسین مدرّسی طباطبایی. تهران: مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ دوم.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۸۱). «درباره حسنک وزیر». *جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی*. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- باسورث، کلیفورد ادموند. (۱۳۸۴). *تاریخ غزنویان*. تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- بهار، محمّدتقی. (۱۳۸۲). *سبک‌شناسی*. تهران: امیرکبیر، چاپ نهم.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید. (۱۳۱۷). *تاریخ بیهقی*. با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار، تهران: بی‌جا.
- _____ . (۱۹۴۶/۱۳۶۵). *تاریخ حکماء الاسلام (تمه صوان الحکمه)*. تحقیق محمّد کردعلی. دمشق.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۳ ب). *تاریخ بیهقی*. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. تهران: مهتاب، چاپ نهم.
- _____ (۱۳۸۳). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. به اهتمام محمّدجعفر یاحقی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ چهارم.
- _____ (۱۳۸۸). *تاریخ بیهقی*. مقدمه، تصحیح، تعلیقات، توضیحات و فهرست‌ها: محمّدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران: سخن، چاپ اول.
- _____ (۲۵۳۶). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی، چاپ دوم.
- تبریزی، محمّدحسین بن خلف. (۱۳۴۲). *برهان قاطع*. به اهتمام دکتر محمّد معین. تهران: کتابفروشی ابن‌سینا، چاپ دوم.
- جبلی، عبدالواسع بن عبدالجامع. (۱۳۶۱). *دیوان*، به اهتمام و تصحیح و تعلیق ذبیح‌الله صفا. تهران: امیرکبیر. چاپ سوم.
- جهشیاری، ابو عبدالله محمّد بن عبدوس (۱۳۴۸). *الوزراء و الکتاب*. ترجمه ابوالفضل طباطبایی. تهران: بی‌جا.
- جوینی، عظاملک. (۱۳۸۲). *تاریخ جهانگشا*. تصحیح محمّد قزوینی. تهران: دنیای کتاب (افست)، چاپ سوم.
- خرقانی، ابوالحسن. (۱۳۸۴). *نوشته بردریا*. به کوشش محمّدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن، چاپ اول.
- خیّام، عمر بن ابراهیم. (۱۳۸۰). *نوروزنامه*. تصحیح و تحشیه مجتبی مینوی. تهران: اساطیر.
- خیّام‌پور، عبدالرسول. (۱۳۸۶). *دستور زبان فارسی*. تبریز: ستوده، چاپ سیزدهم.

- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- راز، نجم الدین ابوبکر. (۱۳۸۴). مرصاد العباد. به اهتمام محمد امین ریاحی. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ یازدهم.
- رضی الدین نیشابوری، ابوجعفر محمد. (۱۳۴۱). دو رساله در اخلاق، ۱- مکارم اخلاق. به کوشش محمدتقی دانش یزوه، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول.
- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر. (۱۹۸۷/۱۴۰۸). المستقصى فی امثال العرب. بیروت: دارالکتب العلمیه. الطبقة الثانیة.
- ساکت، سلمان. (۱۳۸۹). «نکاتی درباره الهی نامه و اسرارنامه عطار». گزارش میراث. دوره دوم. سال ۴. ش ۳۸. فروردین و اردیبهشت.
- سالیمان، غلامرضا و یاری، سهیل. (۱۳۹۰). «نگاهی به تعلیقات دکتر یاحقی و سیدی بر تاریخ بیهقی». کتاب ماه ادبیات. سال پنجم. ش ۵۵ (پیاپی ۱۶۹). آبان ماه.
- سجادی، سیدضیاءالدین. (۱۳۷۴). فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی. تهران: زوار، چاپ اول.
- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۶۳). بوستان. تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، تهران خوارزمی، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۳۸). گلستان. تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، چاپ اول.
- صفری آق قلعه، علی. (۱۳۸۹). «چهارپاره». گزارش میراث. دوره دوم. سال ۴. ش ۳۹. خرداد و تیر.
- عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۳). منطق الطیر. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، چاپ اول.
- _____ (۱۳۸۶). مصیبت نامه. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۸۸ الف). الهی نامه. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، چاپ پنجم.
- _____ (۱۳۸۸ ب). اسرارنامه. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، چاپ پنجم.
- علی بن ابی طالب. (۱۳۷۵). نهج البلاغه. ترجمه سید جعفر شهیدی. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ نهم.
- غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۷۵). کیمیای سعادت. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.
- فیاض، علی اکبر. (۱۳۸۶). «نسخه‌های خطی تاریخ بیهقی». یادنامه ابوالفضل بیهقی. مشهد: دانشگاه فردوسی. چاپ

- قائم مقامی، جهانگیر. (۱۳۵۰). *مقدمه‌ی بر شناخت اسناد تاریخی*. تهران: انجمن آثار ملی، چاپ اول.
- معین، محمد. (۱۳۶۲). *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.
- منشی یزدی، منتجب‌الدین. (۱۳۸۸). *دره‌ الاخبار و لمعه الانوار* (برگردان فارسی تتمه *صوان الحکمه*). تصحیح و تحقیق: علی اوجبی، تهران: حکمت.
- منصوری و حسن‌زاده. (۱۳۸۷). *بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی*. زیر نظر دکتر بهمن سرکاراتی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول.
- میهنی، محمد بن عبدالخالق. (۱۳۸۹). *آیین دبیری*. تصحیح و توضیح: اکبر نحوی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
- میهنی، محمد بن منور. (۱۳۶۶). *اسرارالتوحید*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، چاپ اول.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۸۲). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: فرهنگ نشر نو، چاپ هفتم.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۵۱). *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبای. تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح و تحشیه: مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
- نصیرالدین طوسی، ابوجعفر محمد. (۱۳۶۴). *اخلاق ناصری*. به تصحیح و تقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری. تهران: خوارزمی، چاپ سوم.
- نظام‌الملک، ابوعلی حسن. (۱۳۸۳). *سیرالملوک (سیاستنامه)*. به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هفتم.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر. (۱۳۸۸). *چهار مقاله (مجمع‌النوادر)*. به تصحیح محمد قزوینی. به کوشش محمد معین، تهران: زوآر، چاپ اول.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۳). *کشف‌المحجوب*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی. تهران: سروش، چاپ اول.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۹). «تاریخ بیهقی و کلبه و دمنه». *چون من در این دیار*. تهران: علمی و فرهنگی.